

دیانت بود، چنانکه من هستم.

در زمان اوبه اعتبار و نفوذ معنوی و اخلاقی جامعه روحانیت و مقام والی آن در نظام مملکتی لطمه‌ای وارد نیامد. آنچه اومیخواست، هماهنگ ساختن جامعه ایرانی با مقتضیات قرن بیستم بود. اومیخواست ایران را از ظلمت و تباهی قرون گذشته خارج کند و با جهان پیشرو، همراه و هماهنگ سازد. معنویت واقعی برتر از اقتصاد و سیاست است. رضاشاه با روشن بینی و اعتقادات مذهبی که داشت میدانست که نقش یک رهبر تنها سازندگی مادی نیست و جامعه بدون ایمان و اخلاق پایدار نمی‌ماند. رضاشاه، اسم کوچک همه پسران خود را با ترکیبی از نام رضا، امام هشتم شیعیان که مورد احترام و اعتقاد خاص وی بود، انتخاب کرد. او غالباً "به زیارت مرقد این امام جلیل میرفت و در مرمت و تزئین بارگاهش کوششهای بسیار کرد و آنرا از حال ویرانی نجات داد.

در زمان سلطنت من، آستان قدس رضوی و مرقد مطهر حضرت رضا به اوج عظمت و اعتلا رسید و در شمار مهمترین بنیادهای مذهبی جهان اسلام قرار گرفت. نو سازی آستان قدس رضوی مرهون نذور و جوهی بود که شیعیان، از جمله خود من، به این بنیاد تقدیم می‌داشتند. آستان قدس علاوه بر تاسیسات مذهبی مالک واحدهای صنعتی، کشاورزی، سهام بانکه‌ها و منابع درآمد مهمی بود که امکانات مالی قابل توجهی را برای انجام هزینه‌های خیریه، فرهنگی اجتماعی تامین میکرد. ناگفته نماند که خود من به هزینه شخصی، ترتیب مرمت و احیای این بنیاد و مرقد های مذهبی بسیار دیگری را نیز داده‌ام. وجوه و هدایایی که به این صورت تادیه می‌شود از

لحاظ اصول مذهبی و حقوقی، قابل دخل و تصرف نیست ولی با اصطلاح دولت فعلی به آنها تجاوز نموده و قسمت مهمی از آنها را ضبط کرده است! پدرم نیز عقیده داشت که باید از مذهب در مقابل هجوم مادی‌گرایان و افکار کسانی که میخواهند "مساجد را با خاک، یکسان کنند" دفاع کرد. امانه به قیمت بازگشت به قرون گذشته و قبول ادعاهای ارتجاعی معدودی از روحانیون که با ترقی و پیشرفت اجتماعی و فرهنگی بهر صورت مخالف بودند.

در همین زمینه بود که پدرم تصمیم گرفت استفاده از لباسهای قدیمی شرقی چون شلوارهای گشاد و عمامه و عبا و قبا را ممنوع کند و مردم را به استفاده از البسه ساده تر فراخواند، که بعضی از ملاحا با این تغییر لباس نیز به مخالفت برخاستند. خشم این گروه مرتجع با ممنوعیت استفاده از چادر سیاه برای زنان که آنها را در بندی غیر قابل تصور مینهاد به حد اعلا رسید. در زمان سلطنت من استفاده با عدم استفاده از چادر آزاد بود.

قدر مسلم این است که از سال ۱۳۰۶ به بعد، گروهی از روحانیون، به مخالفت با اصلاحات اجتماعی و نوخواهی رضاشاه، برخاستند. این مخالفت در سالهای ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۴۲، ۱۳۵۲ بار دیگر همراه با شورش و خشونت به منته ظهور پیوست.

به پیروی از سرمشق و نمونه پدرم بود که من از نوجوانی به اهمیت و تاثیر اعتقادات مذهبی و راز و نیاز با خداوند، البته نه تنها بصورت حملات تکراری و اجباری، پی بردم.

نویسندگان بسیاری درباره کودکی و جوانی من مقالات کم و بیش درست نوشته‌اند. اندکی بعد از تاجگذاری پدرم، من مبتلا به حصه شدم و در اوچ بیماری

بود که شبی علی ابن ابیطالب را به خواب دیدم، با وجود خردسالی میدانستم که علی، امام اول شیعیان را بخواب می بینم در رویای من، علی در دست راست خود شمشیر دودم معروفش ذوالفقار را داشت و در دست چپش جامی محتوی یک مایع که به من داد تا بنوشم و من چنین کردم. فردای آن شب تب من فرونشست و حالم روبه بهبود رفت.

اندکی بعد، در تابستان هنگامی که به زیارت مرقد اما مزاده داود می رفتیم، از اسب بیزیر افتادم و بیهوش شدم. همراهان تصور کردند مرده ام. ولی حتی خراشی بر نداشتم. در حال سقوط از اسب بودم که شمایل حضرت عباس ابن علی را مشاهده کردم که دستم را گرفته حفاظت می کند.

به این دو واقعه، اتفاق دیگری را باید افزود. چندی بعد در کاخ تابستانی تصویر امام دوازدهم، امام غایب را دیدم. این قبیل رویاها و اندیشه های اسرار آمیز، طبیعتاً " برای کسانی که از اعتقادات مذهبی عمیقی برخوردار نباشند، قابل تصور و فهم نیست.

اقلاً " در چهار مورد تفضلات خاص الهی شامل حال من شد و ایمان عمیق مذهبی مرا یاری داد. نجات من خود را از یک سانحه هوایی و از سوء قصدی که در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ نسبت به من شد، فقط مرهون رحمت خداوندی می دانم و بس؛ در اوایل بعد از ظهر آنروز برای شرکت در مراسم جشن سالروز دانشگاه تهران بانجا رفتم. هنگام ورود به دانشگاه لباس نظامی بتن داشتم و قرار بود دانشنامه و جوایز دانشجویان ممتاز را بانان اهدا کنم. از میان انبوه عکاسان و خبرنگارانی که برای گرفتن عکس و تهیه خبر هجوم آورده بودند، از فاصله سه متری،

شخصی که بعداً " معلوم شد ناصر فخرآرایی نام دارد، چند گلوله به سوی من شلیک کرد که چهارتای آن به من اصابت کرد و خراشهایی در منطقه گردن و صورت وارد آورد. من که یک آن ضارب را از نظر دور نداشته بودم، به سرعت چند بار تغییر محل دادم بنحوی که گلوله پنجم به شانه چپم اصابت کرد. بعد از شلیک گلوله پنجم ضارب دیگر نتوانست از هفت تیر خود استفاده کند و به ضرب گلوله از پای درآمد شاید هم گروهی مایل نبودند که وی سخن بگوید و اسراری را که میدانست فاش کند. تحقیقات بعدی نشان داد که فخرآرایی با اعضای گروههای محافظه کار افراطی با اصطلاح مذهبی دوستی داشته و رفیقہ وی نیز دختر باغبان سفارت انگلیس بوده است. همچنین دربار زرسی محل سکونتش اوراق زیادی متعلق به حزب توده کشف شد. شکست معجزه آسای این سوء قصدونجات من، مراد رایمان باینکه از تفضلات و عنایات خاص خداوندی برخوردار هستم، استوارتر کرد.

علاوه بر اعتقاد شخصی، در مقام رئیس مملکت من همواره به ضرورت حفظ و صیانت دیانت و حیثیت و اعتبار آن کوشا بوده‌ام. تمدنی که برپایه خدانشناسی و عدم رعایت اصول اخلاقی و معنوی استوار باشد، فاقد اصالت و رسالت است. انقلاب سفید ما نیز کاملاً بر اساس تعالیم عالیه اسلامی مبتنی بود که مورد احترام هر خانواده ایرانی است.

## روایهای یک کودک

شش ساله بودم که یک بانوی فرانسوی را که

همسر ایرانی داشت ، به معلمی من برگزیدند. این خانم آلمانیها را دوست نمی‌داشت و در مورد آنان با درشتی سخن می‌گفت ، زبان فرانسه را از او فرا گرفتم ، تا آنجا که هنگامیکه به سن دوازده سالگی بسرای تحصیل به سوئیس رفتم ، اشکالی برایم پیش نیامد . تا سال ۱۹۳۶ در سوئیس به تحصیل ادامه دادم بدون آنکه یک لحظه از توجه به آداب و سنن ملی و مذهبی خودمان غافل باشم .

به هنگام تحصیل ، شوق و آفری به مطالعه تاریخ فرانسه داشتم : نسبت به سن لوئی پادشاه فرانسه که زیر یک درخت بلوط به قضاوت می‌نشست احساس ستایش می‌کردم . زندگی این پادشاه مرا بیاد پادشاه بزرگ خودمان انوشیروان می‌انداخت که هر شاکسی می‌توانست با تکان دادن یک زنجیر و بمدا در آوردن زنگی ، او را بطلبید و شکایت خود را با شاه در میان بگذارد . هانری چهارم ، لوئی چهاردهم و ناپلئون پادشاهان دیگر تاریخ فرانسه بودند که نظر مرا بخود جلب کردند . همچنین با دقت بسیار تاریخ زندگی سیاستمداران مدبری را که از میان روحانیون مسیحی برخاسته بودند ، ریشلیو ، مازآرن و دو بوا ، مطالعه کردم . در کارهای این سه تن نقطه ضعفهایی وجود داشت اما هر سه خدمتگزاران راستین میهن خود بودند .

همچنین در میان بزرگان تاریخ ، نسبت به ——— شارل کن ، پادشاه جنگجو و سیاستمدار ، پتر کبیر ، کاترین دوم ، الیزابت اول و فردریک کبیر احساس ستایش بسیار می‌کردم . من میدانستم که باید روزی بر مملکت سلطنت کنم و آشنائی با جریانهای تاریخی مراد را دای وظیفه ام باری می‌کرد از همان زمان من نسبت به مسائل زندگی روستائی ایران توجه خاص

داشتم و به رفاه و بهروزی کشاورزان ایـــــران  
می‌اندیشیدم و در فکر آن بودم که چگونه میـــــتوان  
عدالت را در روستاهای ایران پایدار کرد. بعداً  
خواهیم دید که در زمان سلطنتم چگونه به این مهم  
پرداختم.

من در سال ۱۹۳۱ از بندر پهلوی، در کنار خـــــزر،  
عازم اروپا شدم. هنگامی که این شهر را ترک کردم،  
بندری کوچک و فقیر بود و چون به سال ۱۹۳۶ بـــــ  
ایران بازگشتم، آنرا شهری زیبا و پررونق و نو سازی  
شده یافتم. تهران نیز در این مدت دستخوش تغییرات  
بسیار شده بود. به دستور پدرم حصارهای کهنه و  
مخروبه شهر را برافکنده، خیابانهای وسیع و زیبـــــا  
احداث کرده بودند و تهران اندک اندک چهره یک شهر  
آباد اروپائی را بخود میگرفت.

پس از مراجعت و وارد دانشکده افسری شدم و بـــــ  
سال ۱۳۱۸ با درجه ستوان دومی از آنجا فارغ التحصیل  
و سپس در مقام ولایتعهد به سمت بازرس مخصوص قوای  
مسلح ایران منصوب گردیدم. از این پس هر روز چند  
ساعت در کنار پدرم بودم و همراه وی در بـــــ  
مسافرتهاى داخلش شرکت میکردم.

پدرم مایل بود که من از نزدیک با مسائل  
مملکتی آشنا شوم و راه و روش پادشاهی را بیاموزم.  
او که در سالهای وحشتناک ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۱ مصائب  
و مشکلات ناشی از جنگ جهانی را از نزدیک دیده و شناخته  
بود، از مخاطرات یک جنگ جهانی دیگر برای استقلال  
و تمامیت ایران سخت بیم داشت.

سال بعد، در اول سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ دوم جهانی  
آغاز شد.

## فصل دوم

«فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن»

### جنگ دوم جهانی و عواقب فوری آن

برخلاف آنچه بعضی از صاحب نظران نوشته اند، پدرم نسبت به هیتلر حسن نظری نداشت و نظرات سیاسی و نظامی وی را خطرناک میدانست. به همین سبب علی رغم حضور تعداد قابل ملاحظه‌ای از متخصصین فنی آلمانی در ایران، بلافاصله پس از شروع جنگ دوم جهانی بیطرفی کامل ایران را اعلام کرد.

#### امید بزرگ ایرانیان، بیطرفی

ایرانیان امیدواری خود را نسبت به میانست بیطرفی کشور تا پایان مرحله اول جنگ جهانی و آغاز حمله قدرتهای محور به شرق، همچنان حفظ کردند. بعد از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ و حمله قوای آلمان به روسیه، ما بار دیگر بیطرفی ایران را تأیید و تأکید کردیم. پیشرفت سریع قوای هیتلر در خاور و باختر، جنگ راه مراحل حساسی میکشاند.

روز بروز روشنتر میشد که اتحاد شوروی بدون کمک موثر و فوری سایر متفقین تا ب پایبنداری در مقابل آلمانها را نخواهد داشت رساندن کمک به شوروی از طریق شمال و بندر مورمانسک بسیار دشوار بود و استفاده از مدیترانه و دریای سیاه تقریباً غیر ممکن. ترکیه، تنگه‌های بفر و داردانل را مسدود ساخته بود و اسکندریه در معرض تهدید قوای مارشال رومسل

قرار داشت. آلمانها بریونان و بلغارستان مسلط بودند و در تابستان ۱۹۴۲ نیروهای زرهی آلمان حتی به چاههای نفت مای گپ در قفقازیه رسیدند. برای متفقین یک راه مطمئن کمک به روسیه بیشتر باقی نمانده بود و آن خلیج فارس بود. در نتیجه ایران بصورت یک فضای سوق الحیثی و نظامی فوق العاده حساس و مهم درآمد.

ملک فاروق، که من خواهرش را به همسری اختیار کرده بودم، از طریق سفیر مصر در ایران به من اطلاع داد که نقل و انتقالاتی در قوای بریتانیا در دست انجام است و چه بسا که هدف آنان حمله به ایران باشد.

من فوراً پدرم را در جریان گذاشتم و او به وزیر مختار مادرلندن، آقای مقدم، دستور داد که در مورد هدفهای انگلستان، دقیقاً تحقیق و نتیجه را گزارش کند. در همین احوال بود که هواپیماهای ایتالیایی چند بمبی بر مناطق خلیج فارس فروریختند و گفته شد که کشتیهای تجاری آلمانی در این خلیج مسلح هستند. شاید حصول توافق با متفقین بر اساس اجازه عبور اسلحه و مهمات از ایران میسر بود. ولی مراجعه و سؤال وزیر مختار مادرلندن، بدون پاسخ ماند.

سفرای روس و انگلیس در تهران ما را شدیداً تحت فشار قرار داده بودند که اتباع و متخصصان آلمانی و ایتالیایی را از ایران اخراج کنیم و ما نخستین تدابیر لازم را در این زمینه اتخاذ کرده بودیم که ناگهان در سپیده دم سوم شهریور ۱۳۲۰ قوای روس و انگلیس به ایران حمله کردند.



## حمله قوای روس و انگلیس بایران آغاز سلطنت من

روسها ، بانبروهای زرهی فراوان، از مرزهای شمالی ایران در آذربایجان و خراسان گذشتند و به خاک ایران تاختند. پنج لشکر انگلیسی از جنوب و غرب به ایران حمله ور شدند. نیروی هواشناسی بریتانیا اهواز، بندر شاهپور و خرمشهر را بمباران کرد و هواپیماهای شوروی تبریز، قزوین، بندرپهلوی رشته رضایه را. اما در دو کشور مراقب بودند که به تاسیسات نفتی خسارتی وارد نیاید. محمد ساعد، سفیر مادر مسکو با مولوتوف وزیر خارجه شوروی ملاقات کرد و ضمن اعتراض علت شرکت روسیه را در حمله انگلیسها به ایران جویا شد. ولی جوابی دریافت نکرد. ما سریعاً متوجه شدیم که گشایش راه ایران برای رساندن کمک به روسیه در مذاکرات چرچیل و روزولت به هنگام امضای منشور آتلانتیک مورد توافق قرار گرفته بود. رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ دستور ختم مخاصمات را صادر کرد. متفقین به دولت ایران اطلاع دادند که قوای مسلح آنها در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ تهران را اشغال خواهند کرد. به محض دریافت این خبر پدرم به من گفت "آیا توفکر میکنی که من حاضرم از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟" در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ پدرم استعفا داد. متن استعفانامه وی بوسیله محمد علی فروغی نخست وزیر در مجلس شورای ملی قرائت شد. مجلس شورای ملی استعفای پدرم را پذیرفت و به اتفاق آراء تأیید کرد. مشکل بزرگ ما در این هنگام عبور از شهر برای رسیدن به مجلس و ادای سوگند

از طرف من بود. زیرا روسها وانگلیسها تهران را اشغال کرده بر همه نقاط آن مسلط بودند.

من در میان احساسات شورانگیز هزاران تن از مردم تهران به مجلس رفتم و سوگند یاد کردم. به هنگام بازگشت هیجان مردم چنان بود که حتی خواستند تا تو بمبیل، مراروی دست بلند کنند و بپوشانند شانه‌های خود حمل نمایند. در آن لحظات پر مخاطره تجلی احساسات شورانگیز میهنی ایرانیان، برای من تأیید و دلگرمی بی نظیری بود که هرگز فراموش نخواهم کرد.

عجب آنکه سفرای روس وانگلیس در مراسم تحلیف حضور نداشتند! ظاهراً "بعضی از انگلیسها طرفدار سلطنت یکی از شاهزادگان قاجار بودند که افسر بحریه بریتانیا بود.

بهر حال، سه روز بعد از انجام مراسم تحلیف سفرای دولتین، شناسائی رسمی سلطنت مرا اعلام کردند. شک نیست که پشتیبانی ملت من از من عامل اصلی این رویه بود.

دولتین روس وانگلیس، امیدوار بودند که من یک پادشاه مطیع و فرمانبردار باشم. در سیاست اصلی آنها تغییری حاصل نشده بود و ایران را به دو منطقه اشغالی تحت نفوذ خود تقسیم کردند.

در این هنگام من از پدرم، که تا آخرین حشد توانائی برای حفظ وصیانت استقلال و تمامیت ایران تلاش کرده بود پیامی بر هیجان دریافت کردم، که بر روی صفحه ضبط شده بود "فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن."

من دیگر پدرم را ندیدم. مرگ وی در ژوئیه ۱۹۲۲ به سال ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) غمی عمیق در من پدید آورد و احساس کردم که به احترام خاطره او و به پیروی

از راهی که رفته بود باید کوشش برای حفظ استقلال و تمامیت و موجودیت ایران را ادامه دهم. میدانستم که مانند سالهای ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ایران در دوراهی مرگ و زندگی قرار دارد. ولی مادر سال ۱۳۲۰ بودیم و من بیست و دو سال بیش نداشتم.

### شناسائی رسمی و صریح حاکمیت و استقلال ایران

پیش از هر چیز، می بایست که به حل و فصل مسائل و دشواریهای ناشی از حضور قوای روس و انگلیس در ایران بپردازم: در زمستان ۱۳۲۰ موفق شدیم قرارداد سه جانبه ایران، اتحاد جماهیر شوروی بریتانیا را منعقد نمائیم. متفقین در ماده ۵ این قرارداد تعهد کردند که شش ماه پس از پایان مخاصمات قوای خود را از ایران خارج کنند.

ماده ۶ قرارداد در اصول، تمامیت ارضی و حاکمیت ایران را بر سر زمین خود مورد تأیید قرار می داد. اما علیرغم این تعهد از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ من مجبور شدم بی وقفه برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران و جلوگیری از مداخلات دو دولت در امور کشورم مبارزه کنم.

در زمینه اقتصادی، پیدایش بازار سیاه و سوء استفاده متفقین از تنگناهای اقتصادی کشور دشواریهای بزرگی ایجاد کرد. من به سختی موفق شدم از پیاده کردن و انتقال کارخانه های اسلحه سازی ایران به روسیه جلوگیری کنم. ولی در مقابل ناچار شدیم همه کارخانه های کشور را به اختیار متفقین بگذاریم که این خود تقبل سهمی قابل ملاحظه در تلاشهای نظامی آنان بود.

به هنگام نخست وزیری احمد قوام، یکی از سفیران کشورهای اشغالگر ایران نزد من آمد و اظهار

داشت که نظر به اعتماد متفقین به حسن رفتار آن نخست وزیر، دولتین تقاضا و انتظار دارند ایکناسهای مخصوص قوای اشغالی طبع و منتشر گردد. با توجه به اینکه مجلس شورای ملی صریحا " با این امر مخالفت کرده بود، من به سردی پاسخ دادم که خارجیان حق دستوردادن و مداخله در امور ایران را ندارند. در زمینه سیاسی، مشکل بزرگی که پدیدار شد، دعاوی تجزیه طلبی در بعضی از مناطق مملکت بود که از خارج تشویق و پشتیبانی میشد: روسها به پیروی از روش دیرین خود یک حزب وابسته به سیاست شوروی یعنی حزب توده را در ایران ایجاد کردند که از آن زمان تاکنون، با بطور علنی و با درخفا، همواره بر ضد حاکمیت ملی و وحدت مملکت قیام و اقدام کرده و میکند. هزینه روزنامه ناشر افکار این حزب در ابتدا بوسیله شخصی بنام مصطفی فاتح تامین میشد که از مدیران عمده شرکت نفت ایران و انگلیس بود. فاتح همچنین مشاور سیاسی ژنرال فریزر نماینده نظامی بریتانیا در ایران بود که چند ماه بعد کوشش کرد که فرماندهی کل قوای مسلح ایران از من سلب شود، کوششی که چندسال بعد از آن، از سوی مصدق تجدید شد.

شوروی فعالانه از قیام جدایی خواهانه قاضی محمد در کردستان و پیشه‌وری در آذربایجان پشتیبانی کردند و برخلاف تعهد مندرج در قرارداد سه جانبه و اعلامیه کنفرانس تهران، پس از موعد مقرر قوای خود را از خاک ایران خارج نساختند. وضع آذربایجان به سرعت، سخت بحرانی شد. شورشیان پادگان تبریز را محاصره کردند و فرمانده پادگان تحت فشار شورویها تن به تسلیم داد. فرمانده مذکور بعدا " بهمین علت در دادگاه محکوم به اعدام شد اما من وی را مورد

عفو قراردادام .

### بودن یا نبودن

شورشیان، پس از تسلیم پادگان تبریز، خودمختاری آذربایجان و کردستان را اعلام کردند. اما در برابر اوضاع بحرانی منطقه و مقاومت دلیرانه و یکپارچه مردم آذربایجان و کردستان، هاری ترومن رئیس جمهوری ایالات متحده در هشتم مارس ۱۹۴۶ اتمام حجت قاطعی به مولوتف وزیر امور خارجه شوروی فرستاد که در پی آن قوای روس ایران را ترک کردند و سرانجام سرزمین ما از قوای اشغالگر بیگانه پاک شد. اما نبرد و تلاش برای بقای ایران پایمان نیافت و لازم آمد که ماهمچنان به مبارزه برای حفظ استقلال کشور ادامه دهیم. به دنبال کوششهایی تجزیه طلبانه در شمال غربی کشور، زمزمه‌های نژادپرستانه در بعضی از ایالات جنوبی برخاست. سپس منطقه خوزستان و شهر آبادان که توده‌ایها در آن نفوذ بسیار داشتند، دچار اغتشاش و ناامنی شد. ایلات و عشایر منطقه فارس و اطراف اصفهان، سربه شور برداشتند. پیدا بود که انگلیسها کوشش میکنند که در صورت ادامه نهضت تجزیه طلبی در شمال غربی، یک منطقه نفوذ در جنوب برای خود بوجود آورند. پیروزی برای گروههای تجزیه طلب و شورشی آسان نبود، اما فیصله دادن کار در آذربایجان و کردستان بس دشوار تر بود. چرا که شورویها قوای قابل ملاحظه‌ای را در این دو منطقه مسلح و آماده کرده بودند. در این هنگام نخست وزیر ایران، ابراهیم حکیمی بود، مردی هوادار انگلیسها، اما وطن پرست که چون روسها با وی سخت مخالف بودند، استعفای داد و احمد قوام بجانشینی او انتخاب شد. بلافاصله

بعد از تشکیل دولت، قوام راهی مسکو شد و در آنجا موافقت نامه‌ای پیرامون بهره‌برداری از منابع نفت ایالات شمالی ایران با روسها امضاء کرد که طبق آن پنجاه و یک درصد سهام و منافع از آن شورویها و چهل و نه درصد متعلق به ایران میشد. خوشبختانه در موافقت نامه تصریح شده بود که تنفیذ و اجرای آن موقوف به تصویب قوه مقننه است.

قوام، پس از مراجعت به ایران و به انکسای موافقت نامه واکذاری بهره‌برداری نفت شمال به روسها، با تجزیه طلبان آذربایجان وارد مذاکره شد و برای ارضای خاطر آنان از من خواست که به افسران شورشی دو درجه ترفیع بدهم یعنی مثلاً "ستوان یکم" را به "سرگرد" ارتقا بدهم، من به او پاسخ دادم که اگر دستم را قطع کنند، چنین فرمانی را امضا نخواهم کرد.

غالب فرماندهان نظامی ما، جز سپهبد حاجیعلی رزم آرا رئیس ستاد ارتش، با آغاز اقدامات نظامی برای بازپس گرفتن آذربایجان و کردستان موافق نبودند و از مداخله قوای شوروی در ایران بیگم داشتند. با این وصف من تصمیم به مقابله با حوادث و اقدام قاطع برای نجات آذربایجان گرفتم. گرچه بسیاری از سیاستمداران و فرماندهان نظامی با این اقدام موافق نبودند، اما ما اطلاع داشتیم که تدارکات نظامی شورشیان هنوز به حد کمسال نرسیده و از جمله افرادی که برای کسب تعلیمات در زمینه قوای زرهی و نیروی هوایی به روسیه اعزام داشته‌اند یکسال بعد باز خواهند گشت. من شخصاً ترجیح میدادم که شرافتمندانه در نبرد به خاطر استقلال و تمامیت و آزادی کشورم جان بسپارم، تا اینکه پادشاه کشوری سرافکننده باشم.

در این هنگام مقاصد خود را با امریکائیان در میان گذاشتیم. جرج آلن سفیر امریکا، که از دوستان صمیمی ایران بود، پشتیبانی کامل دولت ایالات متحده را از اقدام ایران به من اطلاع داد. ولی افزود که به خاطر ایران، امریکا با شوروی وارد جنگ نخواهد شد. من هم چنین انتظاری نداشتم، ملت یکپارچه از قیام و اقدام برای نجات آذربایجان پشتیبانی میکرد و هزاران جوان با شور و هیجان میخواستند داوطلبانه به صفوف ارتش پیوندند. همین پشتیبانی و شور و شوق بزرگترین دلگرمی و مشوق من بود.

قوام السلطنه نیز سرانجام از مصالحه و مذاکره با شورشیان چشم پوشید و اقدامات ما برای بازپس ستاندن و نجات آذربایجان آغاز شد.

من و سپهبد رزم آرا، شخصاً "بر اقدامات و نقل و انتقالات نظامی مراقبت میکردیم. ما مکرراً گاه با یک طیاره یک موتور کوچک و گاه با یک هواپیمای دو موتور بهشکرافت که هر دو فاقد سیستم و رادار بودند، برفراز صحنه‌های نبرد آینده پرواز می‌کردیم که دقیقاً " طرحهای نظامی را با اوضاع محل تطبیق دهیم. سرانجام بر اثر قیام شجاعانه مردم آذربایجان و پیشرفت قوای نظامی، نیروهای پیشه‌وری، که جیره خوار روسها بود، متلاشی شد و خودوی با اتفاق همستانش به خاک شوروی گریختند.

سفیر شوروی در این هنگام بدیدار من آمد و از جریان اوضاع، که میگفت صلح جهانی را به خطر انداخته است!، ابراز نگرانی کرد. من سیاست ایران را به روشنی برای وی تشریح کردم و گفتم که ما، هیچکس را تهدید نمی‌کنیم و فقط بخاطر تأمین استقلال و وحدت کشور خویش میکوشیم و بهر تقدیر

شورشیان نیز تسلیم شده‌اند.

بدینسان توطئه‌ای که برای اضمحلال ایران فراهم شده بود، با شکست مواجه گشت.

فراموش نکنیم که روس‌وانگلیس‌برای باراول با قرارداد ۱۹۰۷ می‌خواستند ایران را تجزیه و بسط مناطق نفوذ تقسیم کنند ویدرم پس از جنگ‌جهانی اولتوانست تمامیت و وحدت ایران را به قیمت‌کوشها وتلاشهای جان‌فرا تا مین کند.

همین اندیشه تجزیه ایران به مناطق نفوذ پس از جنگ دوم نیزاز سرگرفته شد: در سال ۱۹۴۵ وزیر خارجه بریتانیا بوین وزیر امور خارجه ایالات متحده با برنز درکنفرانس مسکو به روسها پیشنهاد کردند که آذربایجان، کردستان و خوزستان به ایالات خود مختار تبدیل شوند. استالین ابتدا پیشنهاد را پذیرفت. ولی ظاهراً "مولوتف عقیده داشت که با اندکی انتظار خواهند توانست سرتاسر ایران را تحت نفوذ خود درآورند. بهمین سبب سرانجام استالین با پیشنهاد ونظر امریکا وانگلیس موافقت نکرد. طبیعتاً روسها نه از عکس‌العمل مقاومت من اطلاع داشتند، نه از شجاعت سربازان ایرانی ونه از وفاداری و یکپارچگی ودلبستگی ملت در دفاع از میهن وتاج وتخت.

باتمام این احوال، کوشها وتحریکات داخلی برای تضعیف وتخریب مملکت ادامه یافت. رسالت ووظیفه من حفظ وصیانت استقلال ووحدت ملی بسود وعوامل فساد وستون پنجم داخلی، بالهام از بعضی از سیاستهای خارجی، به مخالفت با این کوشها وتحریکات داخلی برای تضعیف وتخریب مملکت ادامه یافت. رسالت ووظیفه من حفظ وصیانت استقلال ووحدت ملی بود وعوامل فساد وستون پنجم داخلی، بالهام

از بعضی از سیاستهای خارجی، به مخالفت با این کوشها برخاستند. سلاج آنان نیز، مانند کسانی که امروز بر ایران تسلط یافته‌اند، جز دروغگوشی وعوام فریبی نبود.



## فصل سوم

### برنامه هفت ساله

#### مصدق و دوران عوام فریبی ها

در سال ۱۳۲۶، من عازم آذربایجان شدم. چندی در سرتاسر استان وجه به هنگام مراجعت به تهران استقبال مردم، باشور و شوق و هیجانی وصف ناپذیر همراه بود که هرگز از یاد نخواهم برد و اکنون که بدان می‌اندیشم، خود دچار تاشر و هیجان شدید می‌شوم. دیگر زمان نوسازی و تجدید بنای کشور فرارسیده بود، طرفداران قوام در انتخابات مجلس پیروز شده بودند. اونیز چون من توجه داشت که باید برنامه‌های وسیع و جدی برای توسعه و سازندگی ملی تدوین و اجرا کند.

#### پایان ماجرای موافقت نامه باروسها

لابد خوانندگان بیاد دارند که موافقت نامه‌ای میان احمد قوام باروسها در مورد نحوه بهره‌برداری مشترک از منابع نفت شمال ایران بر اساس ۴۹-۵۱ منعقد شده بود. روسها در تصویب نهایی این موافقت نامه و تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی اصرار فراوان داشتند و در حقیقت میخواستند در شمال کشور منطقه نفوذی برای خود، مشابه آنچه انگلیسها در جنوب بهم زده بودند، فراهم آورند. سرانجام مطلب در مجلس شورای ملی ایران مطرح شد و قانونی با ۱۰۹ رای موافق و ۲۷ رای مخالف در مورد سیاست نفتی

کشور بتصویب رسید، رهبر مخالفان دکتر محمد مصدق بود که بعداً "از او سخن خواهم گفت".  
در این قانون تصریح شده بود که:

اولاً هر نوع مذاکره با دولت شوروی در مورد واگذاری امتیازات احتمالی نفت بآن کشور کان لم یکسین و ملغی الاثر اعلام میشود.

ثانیاً - در آینده، بهیچ عنوان و شکلی دولت ایران مجاز به واگذاری امتیازات نفتی به خارجیان نخواهد بود.

ثالثاً - بدولت اجازه داده شد در صورت اکتشاف منابع جدید نفتی در سه سال آینده، جهت فروش نفت حاصل، با دولت شوروی وارد مذاکره شود.

علی رغم قسمت سوم تصمیمات فوق، روابط ایران با همسایه نیرومند شمالی به تیرگی گراشید. وبه شدت بحرانی شد. تیرگی روابط با شوروی ما را وادار کرد که برای تضمین امنیت خود و تسداری اسلحه و تجهیزات لازم با دولت ایالات متحده به توافق برسیم.

### زمانی که روحانیون برای سلامت و توفیق من دعا میکردند

ایران اندک اندک بخود میامد و نیرو و توانی میافت. با وجود تحریکات حزب توده در مناطق نفتی، تولید نفت کشور منظمآ افزایش می یافت: نوزده میلیون تن در سال ۱۹۴۶ بیست و یک میلیون تن در سال ۱۹۴۷ و بیست و پنج میلیون تن در سال ۱۹۴۸ که بیست و چهار میلیون تن آن تصفیه و صادر شده بود.

کشور از خطری حتمی نجات یافته بود و انسداد اندک بآرامش و اعتماد باز میگشت که ناگهان سوء قصد ناصرفخر آراشی به جان من وقوع یافت که تا امروز

بطور قطع ریشه آن را نیافته‌ام . بلافاصله بعد از این سوء قصد باردیگر اکثریت قریب با تفاسق ایرانیان نسبت به من احساسات گرمی ابراز داشتند چراکه دریافته بودند که نابودی من، کشور را درجه هرج و مرج و نابسامانی و خونریزی ، که متأسفانه امروز دستخوش آن است ، فرومیبرد. در اینجا باید بگویم که جامعه روحانیت ایران نیز در این ابراز احساسات عمومی شریک و سهمیم بود و برجسته‌ترین روحانیون و مراجع مذهبی کشور صریحاً " اعلام داشتند که نجات مرام‌مجزای برای ایران میدانند. راستی که احساسات ملت ایران در این هنگام عمیق و صمیمانه بود.

هم میهنانم بخوبی دریافته بودند که آنها و من با یکدیگر از چه مخاطراتی گذشته و چگونه به نجات وطن توفیق یافته‌ایم. آنها بخوبی درک میکردند که در برتو اتحاد و یکدلی و همبستگی، ملت و شاه ایران به چه کامیابیهای بزرگ دیگری دست خواهند یافت من نیز بخوبی احساس میکردم که اگر چنین، آماج تبر دشمنان ایران قرار گرفته‌ام قطعاً "راه درست را انتخاب کرده‌ام و چون توفیق خداوند مرا نجات داده است بی‌چون و چرا باید به پایمردی ادامه دهم و از تلاش باز نایستم .

## اصلاح قانون اساسی

### خطوط اصلی نخستین برنامه کشور

در سال ۱۳۲۸ به هنگام افتتاح مجلسین، ضرورت اصلاح قانون اساسی را متذکر شدم. قانون اساسی ۱۹۰۶ ما از قوانین اساسی بلژیک الهام گرفته بود. اما در آن قانون حق انحلال مجلسین برای پادشاه

پیش‌بینی نشده بود. در اصلاحیه ۱۳۲۸ این اختیار که برای تأمین تعادل قوای سیاسی در کشور ضروری است، به پادشاه تفویض شد.

قبل از این اصلاح، نمایندگان مجلس شورای ملی حتی به هنگام انجام انتخابات به تشکیل جلسات ادامه می‌دادند و بدینوسیله در جریان اغراض و مداخلات نامشروع داشتند. در زمان جنگ، سفارتسین روس و انگلیس هر یک صورتی از داوطلبان مورد نظر خود داشتند و به اتکای قوای اشغالی در دولت میکوشیدند آنها را به نخست‌وزیر تحمیل کنند. برای مقابله با این وضع غیر قابل قبول، من از محمد مصدق که دعوی رهبری ملی داشت و بعداً "رئیس جبهه ملی" شد خواستم که دولتی تشکیل دهد و پس از اصلاح قانون به انجام آن ضمن جلوگیری از مداخلات نامشروع دولتین و متنفذان داخلی بپردازد. مصدق پاسخ داد که به سه شرط حاضر است مأموریت تشکیل کابینه را بپذیرد، نخست آنکه، انگلیسها با این امر موافق باشند.

دوم آنکه، هر با مداد با من ملاقات کنند و تعلیمات لازم را دریافت دارد. سوم آنکه، محافظان مخصوصی را در اختیار او بگذارم.

من به مصدق پاسخ دادم که در انتخاب نخست‌وزیر هرگز با انگلیسها مشورت نکرده و نخواهم کرد و اگر در تقاضای خود اصرار دارد ناچار خواهیم شد که نظروسها را نیز استفسار کنیم. مصدق گفت "در ایران بدون موافقت انگلیسها هیچ‌کار نمیتوان کرد" اما روسها به حساب نمی‌آیند. در پی این مذاکرات شگفت‌انگیز، من حسین علاء وزیر دربار را به نزد انگلیسها و سپهبدیزدان پناه افسر سابق بریگاد قزاق را برای کسب نظریه نزد روسها فرستادم. روسها

بلافاصله موافقت خود را با اصلاحاتی که پیشنهاد می‌کردم اعلام داشتند ولی انگلیسها مخالفت کردند. در نتیجه مصدق از قبول سمت ریاست دولت پوزش خواست و جریان مسخره انتخابات همچنان ادامه یافت. نیک به یاد دارم که در این زمان مطبوعات انگلیس جریان انتخابات در ایران را مطابق اصول دموکراسی میدانستند.

پس از انجام تغییرات لازم در قانون اساسی، تهیه نخستین برنامه هفت ساله توسعه اقتصادی ایران آغاز شد. هدفهای اصلی برنامه بهیچوجه وضع خطوط ارتباطی، کمک به بسط و توسعه کشاورزی و افزایش تولیدات نفت بود.

۶۵۶ میلیون دلار اعتبارات برنامه اول بدین

ترتیب تقسیم میشد:

۲۸/۶%	رفاه اجتماعی
۲۵%	کشاورزی
۲۳/۷%	حمل و نقل و ارتباطات
۱۴/۳%	صنایع و معادن
۴/۸%	توسعه تاسیسات نفتی
۳/۶%	مخابرات

در فصل رفاه اجتماعی، توجه خاص به آموزش

و بهداشت معطوف شده بود. مقرر بود که در هر استان یک بیمارستان ۵۰۰ الی ۷۰۰ تختخوابی بنا شود و ترتیبات پیش‌گیری از بیماریها، گسترش و بهبود یابد. در همین برنامه ساختمان ۵۰۰ مدرسه ابتدائی، ۱۵۰ دبیرستان، ۲۶ مدرسه حرفه‌ای پیش‌بینی شده بود و امیدوار بودیم که به این ترتیب یک میلیون کودک و ۱۷۵۰۰۰ سالمند از نعمت سواد برخوردار شوند. بالاخره احداث سه دانشگاه

در استانهای مختلف کشور در برنامه منظور گردیده بود.

در زمینه کشاورزی، آغاز مکانیزه کردن کسار کشاورزی، احداث سدها و ترعه و مراکز تولید برق، در برنامه منظور گردید.

در زمینه صنعت قرار بود که اولویت خاص برای صنعت ذوب آهن، نساجی، آجر سازی محصولات شیمیائی و نیز اکتشاف و بهره برداری از معادن قائل شویم. در قسمت ارتباطات علاوه بر مرمت ۶۷۰۰ کیلومتر راههای موجود، احداث سه هزار کیلومتر راههای جدید، اتمام ساختمان راه آهن تهران به سربیز، تهران به مشهد و تهران به یزد پیش بینی شده بود. همچنین قرار بود که بندرهای کشور در خلیج فارس و دریای خزر مرمت و تجهیز شود و برای بهبود وضع فرودگاهها و نیز شبکه مخابراتی ملی اقدامات اولیه صورت گیرد.

تقویت ارتش، تجدید سازمان ژاندارمری به منظور خلع سلاح عشایر نیز مورد نظر بود. در زمینه مسائل اجتماعی تجدید نظر در قوانین جزائی و مدنی، افتتاح دادگاههای جدید به منظور تسریع در فعالیت دستگاه قضائی، اصلاحات اداری، عمران مناطق عشایری میبایست مورد توجه خاص قرار گیرد.

البته در سالهای بعد کشور ما، توانست همسره این هدفهای برنامه اول را پشت سر بگذارد. ولی متأسفانه اجرای برنامه هفت ساله اول از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۳۲ یعنی به هنگام حکومت مصدق و بحران نفت، در بوته تعطیل ماند.

## قتل سپهبد رزم آرا

در این اوان ما به مذاکرات خود با شرکت نفت ایران و انگلیس ادامه میدادیم. هدف آن بود که عواید ما از محل نفت بطور قابل ملاحظه افزایش یابد دولت ساعد نتوانست این مهم را به انجام رساند. دولت علی منصور نیز توفیق نیافت. سرانجام سپهبد حاجعلی رزم آرا رئیس ستاد ارتش (که بهنگام نجات آذربایجان نیز همین سمت را داشت) مأمور تشکیل کابینه شد، اما مذاکرات نفت بدرازا کشید، من غالباً از خود سؤال کرده و میکنم که آیا از همین زمان توقف بهره برداری از منابع نفت جنوب که در زمان حکومت مصدق تحقق یافت، مورد نظر انگلیسها نبود و آیا بهمین سبب مانع توفیق مذاکرات نمیشدند؟

رزم آرا که یک نظامی قابل و با کفایت بود در مقابله با تحریکات و بازبهای پارلمانی از خود تدبیر لازم نشان نداد و اشتباهات وی در همین زمینه بود که با تبلیغات جبهه ملی بدست مصدق بهانه های بسیار داد.

این تشکیلات به اصطلاح ملی، پس از جنگ بدست مصدق بنیان نهاده شد، و مخصوصاً "در ضد خارجی راه افراط میرفت. از سال ۱۳۲۹ شعار ملی کردن نفت، بصورت شاه بیت اهداف سیاسی جبهه ملی درآمد. من با ملی کردن نفت موافق بودم. ولی راه و روشهای را که مصدق برای نیل به آن توصیه میکرد، ناپسند نمی کردم.

در این زمان جبهه ملی به ترتیب دادن، تظاهرات خشونت آمیز برضد دولت پرداخت و کینه

ونفرت نسبت به وی رادرمیان توده‌های مردم تشویق کرد. در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ سپهبد رزم آرا بدست یکنفر از فدائیان اسلام، هنگامی که برای شرکت در یک مراسم مذهبی به مسجد بزرگ‌شاه تهران آمده بود، به قتل رسید.

پس از قتل رزم آرا بوسیله افراطیون دست راستی، حسین علاء که مردی محترم و دنیا دیده بود، مامور تشکیل کابینه شد و مقرر گردید که پیش از هر کار راه حلی معقول و مطلوب برای بحران نفت بیاید. ولی اغتشاشات و تظاهرات فروکش نکرد. مصدق که این تظاهرات را رهبری میکرد به ملت وعده میداد که خارجیان را از ایران براند و روزانه صدها هزار لیبره استرلینگ درآمد برای کشور تحصیل کنند. مجلسیان که تحت تاثیر مصدق واقع شده بودند به من توصیه کردند که وی را در مقابل مسئولیت‌هایش قراردهم و به نخست وزیر برگزینم. همه عقیده داشتند که زمان تفویض مهام امور به مردی چنین کاردان فرا رسیده است. من درصحت این قضاوت عمومی تردید داشتم، و جریان اوضاع ثابت کرد که حق با من بود.

علت عدم اعتماد من به مصدق آن بود که در گذشته تناقضهای بسیار میان گفتار و کردارش مشاهده کرده بودم. مصدق رسماً "بیانگر احساسات ملی ضد استعماری و میهن دوستانه ایرانیان بود و اعلام میداشت که باید از اعطای هرگونه امتیاز به خارجیان اجتناب کرد و این رویه را "سیاست موازنه منفی" مینامید و در حقیقت بزرگترین نقطه ضعف او همین منفی بودن درهمه شئون بود. مصدق یک روز با آب و تاب بسیار به من میگفت که رضا شاه در ساختمان راه آهن سرتاسری ایران اشتباه کرد،



زیراراه حمله به روسیه را به روی انگلیسها  
گشود! با این وصف بیاد آوریم که در زمان جنگ  
هنگامی که سمت نخست وزیری را به مهدق پیشنهاد  
کردم وی موافقت قبلی دولت بریتانیا را شرط قبول  
آن دانست!

### مصدق و سیاست «موازنه منفی»

داوری درباره سیاستمداری چون مصدق آسان  
نیست. در شخصیت و رویه او تناقضات فراوان وجود  
داشت. ناطقی زبردست بود، اما میان گفته‌ها  
و کردارش هماهنگی وجود نداشت و به آنچه می‌گفت  
عمل نمی‌کرد. گاه دچار شوق و التهاب و هیجان بود  
و گاه دستخوش سرخوردگی و افسردگی و نومیدی کامل.  
در سخنرانیهایش فریاد می‌زد، می‌گریست، دچار  
اغما می‌شد.

بعضی‌ها او را بار بسپیر و بعضی دیگر بسا  
ری نیز مقایسه کرده‌اند، حتی برخی از صاحب-  
نظران با شخصیت‌های کم‌دیهای کلاسیک ایتالیایی |  
بر رویهم می‌توان گفت که مصدق رفتاری کاملاً  
عقلانی نداشت و بیشتر تابع احساسات بود. ولی  
من سرانجام به این نتیجه رسیدم که وی بسا  
انگلیسها ارتباط و وابستگی داشت. اسنادی که  
وسيله سردار فاخر حکمت‌رئیس اسبق مجلس  
شورای ملی ایران انتشار یافت و مدارک منتشره از  
بایگانی وزارت امور خارجه بریتانیا و سفارت آن  
کشور در ایران، همه دال بر صحت این استنباط من  
است. چگونه می‌توان قبول کرد، مردی که هفت  
سال قبل از آن، موافقت انگلیسها را شرط اصلی  
قبول سمت ریاست وزرا دانسته بود، این بار بدون  
موافقت و تأیید آنان نخست وزیری را پذیرفت

باشد؟ در کشورهای دیگر نیز، سیاست آنگلو ساکسونها مردان بظاهر مخالف را، که میشد بنحوی بر رفتارشان تسلط داشت، به حکومت رساند. یا لاقلاً کسانی را که تصور میشد بر رفتارشان تسلط داشت، زیرا اشتباهات فراوانی را میتوان ذکر کرد.

هنگامی که در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق مامور تشکیل کابینه شد، ۷۳ سال داشت. وی یکی از ملاکین بزرگ ایران بود که سرانجام به آرزوی دیرین خود، یعنی قدرت مطلق، میرسید. من که از قدرت طلبی وی اطلاع داشتم، با او توصیه کردم که در همه چیز شرط حزم و احتیاط را بجای آورد. به وی گفتم که دشمنان استقلال سیاسی و اقتصادی ما فراوان و مکارند و برای اجتناب از مخاطراتی که در پیش است بایست با احتیاط و تدبیر پیش رفت.

دوروز بعد از انتخاب مصدق به نخست وزیری مجلس شورای ملی لایحه اجرائی قانون ملی شدن نفت را تصویب کرد. من با این لایحه کاملاً موافق بودم و بلافاصله آنرا تنفیذ کردم. اما عقیده داشتم که بر اساس آن باید با انگلیسها به مذاکره پرداخت. مصدق با این امر مخالف بود و عقیده داشت که از طرفی اقتصاد بریتانیا و جهان غرب بدون نفت ایران فلج خواهد شد و از طرف دیگر ایران کاملاً قادر است که نفت خود را به بازارهای دنیا صادر کند. به همین سبب دولت مصدق با همه پیشنهادهایی که به منظور ترتیب بهره برداری و صدور نفت ایران شد، چه پیشنهاد هیات اعزامی به ریاست استوکس و هاریمن چه پیشنهاد بانک بین الملل، چه پیشنهاد حکمیتی که جرجیل و ترومن ارائه دادند مخالفت ورزید. مصدق که اسیر منفی باسی سیاسی خود بود، موفق شد که راه را بر هر توافق در زمینه بهره برداری

از منافع نفتی ایران سد کند. نتیجه آنکه بهنگام عزلش، درست همان وضع روز اول نخست‌وزیری، یعنی تصویب قانون اجرائی ملی شدن نفت بود و نه یک‌گام بیشتر.

اما باید گفت که "شرکا"ی دیروز و مخالفین بعدی ما در این اوان بیکار ننشستند. در مقابل تظاهرات ضد خارجی و طرد کارشناسان غیر ایرانی، شرکت نفت ایران و انگلیس دفاتر خود را تعطیل کرد و نه تنها دیگر درآمدی از ممر نفت عاید ایران نشد، بلکه بر اثر مخالفت انگلیسها، ایران از فروش نفت به خارج نیز ناتوان و عاجز ماند.

فعالیت پالایشگاه بزرگ آبادان تقریباً "تعطیل" شد. شرکت نوبنیاد ملی نفت ایران ذخایر فراوانی در انبارهای خود داشت ولی نه میتوانست آنها را بفروشد و نه قدرت حمل و نقل و صدور نفت را داشت. اختلاف ایران و انگلیس سرانجام به دادگاه بین‌المللی لاهه کشید و از لحاظ حقوقی اصل ملی شدن نفت به تأیید رسید. قاضی انگلیسی به نفع ایران رای داد و قاضی روسی از حضور در دادگاه امتناع کرد! اما به هر حال در عمل کاری از پیش نرفت.

### هرج و مرج داخلی و خطر مداخله خارجی‌ان

دوماه پس از نخست‌وزیری مصدق، دولت بریتانیا رزمنا و مورتیزیوس را به نزدیکی بندر آبادان اعزام داشت و قوای خود را در سرحد عراق و چتر بازان را در قبرس متمرکز کرد و به تهدید ایرانیان برخاست. در آن موقع من سفیر بریتانیای کبیر را احضار کردم و بوی گفتم "باید بدانید که در صورت تجاوز به خاک ایران، من پیشاپیش

سربازانم به دفاع از کشور برخوایم خاست .  
در تیر ۱۳۳۱ واضح شد که پیش از این نمیتوان به  
مردی که کشور را به ورشکستگی میکشاند اعتماد کرد . از  
هنگام ملی شدن نفت تا آن زمان ما حتی موفق به  
فروش یک قطره نفت نشده بودیم . هیچ توافقی ممکن  
نبود ، برنامه عمرانی هفت ساله بعلت فقدان اعتبارات  
لازم متوقف شده بود و مملکت بسوی پرتگاه میرفت .  
مصدق که از آینده نامطمئن و پریشان خاطر بود ،  
تحت تاثیر اطرافیانش از من خواست که فرمادهی  
کل قوا و وزارت جنگ را بسوی تفویض کنم . من مراحتاً  
با این توقع مخالفت کردم و در نتیجه وی در تاریخ  
تیر ۱۳۳۱ استعفا کرد و احمد قوام به نخست وزیری  
رسید .

من شخصاً " الهیار صالح را که یکی از سران جبهه  
ملی و مردی منطقی و معقول بود برای تصدی نخست وزیری  
مناسبت میدانستم . اما اکثریت مجلس به احمد  
قوام ابراز تمایل کرد . قوام السلطنه گرجی  
سیاستمداری مجرب بود ، اما در آغاز مرتکب  
اشتباهاتی جبران ناپذیر شد و با ملی کردن نفت  
مخالفت ورزید .

اشتباه فاحش قوام ، تهران را به آشوب کشید از  
بیست و هفتم تا سیام تیر ۱۳۳۱ تظاهرات خونینست -  
آمیزی در پایتخت صورت گرفت . من به ارتش دستور  
دادم که از تیراندازی بسوی مردم خودداری کند  
و سرانجام برای اجتناب از بروز یک جنگ داخلی بار  
دیگر مصدق را به نخست وزیری منصوب کردم و شرایطش  
را پذیرفتم .

تصور میکنم که در این هنگام مصدق بخوبی  
میدانست که کشور روبه ویرانی میرود اما چنان از یک طرف

دستخوش احساسات عوام فریبانه و ضد خارجی و از طرف دیگر آنقدر در مسائل اقتصادی بی اطلاع بود که جز ادامه راه قبلی، کاری نمیتوانست انجام دهد.

از این پس دیگر مصدق در بست زندانی متعهدان افراطی چپ و راست خود شد. او که خود را قبلاً "قهرمان دفاع از همه اصول قانون اساسی ایران" میخواند، برخلاف همه قوانین مملکتی به فعالیت مجلس سنا پایان داد و دیوانعالی کشور را منحل کرد، انتخابات مجلس شورای ملی را متوقف ساخت در حالی که هشتصد نماینده از مجموع صدوسی و دونفر انتخاب شده بودند و چون اکثر همین نمایندگان منتخب نیز با او مخالفت کردند برای تعطیل مجلس شورای ملی، متوسل به ترتیب یک همه پرسی شد.

در این همه پرسی، رای گیری مخفی نبود و ناچار آراء موافق اکثریت یافتند. سپس مصدق برای تکمیل عقاید خود به برقراری حکومت نظامی پرداخت که قبلاً "همواره با آن مخالف میبود (اصولاً) مصدق در تمام مدت زمامداریش بغیر از یکروز با استفاده از حکومت نظامی به اداره امور پرداخت (و چون صندوقهای دولت خالی بود، محرمانه دستور داد که بدون پشتوانه و بدون رعایت مقررات پولی و بانکی، اسکناس انتشار دهند که در نتیجه تورم شدیدی پدیدار شد و به وخامت اوضاع افزود.

از طرف دیگر، مصدق قادر به جلوگیری از گسترش نفوذ حزب توده نبود. طرفداران حزب توده اندک اندک در همه جا نفوذ یافتند، مخصوصاً در ارتش که در این هنگام مستقیماً تحت نظر مصدق بود که شخصاً به پیروی از سیاستی که انگلیسها در زمان جنگ پیشنهاد میکردند، وزارت جنگ را بعهده داشت.

## سرتیپ ریاحی

### از مصدق تابا زرگان

همه این مشقات و بحران اقتصادی، به این بهانه به ایران تحمیل شد که مصدق میخواست ایران را از سلطه نفوذ انگلیسها نجات دهد. نتیجه اعمال او این شد که انگلیسها تسلط خود را بر بازارهای نفت ایران همچنان حفظ کردند، حال آنکه از این منابع دیگر حتی یک دینار عاید ایران نمیشد. نفت مسأله در انبارها باقی ماند و با استخراج نشدولی انگلیسها مشکلات خود و مشتریان خود را با افزایش خرید نفت به قیمت ارزانتر از عراق و بخصوص از کویت حل کردند. تصور میکنم در کویت قیمت استخراج هر بشکه نفت در این هنگام نه سنت بوده و در ایران سیزده سنت! بدین ترتیب انگلیسها در همه جبههها پیروز شدند، گوئی هدف واقعی مصدق درست خلاف آنچه بود اعلام میکرد.

باید اضافه کرد که "دوستان" انگلیسی مصدق هنگامی که احساس کردند که دیگر برای آنها مفید نیست و میتوان بدون دخالت وی راه حلی برای مشکل نفت پیدا کرد، او را به حال خودرها کردند.

در مرداد ۱۳۳۲، پس از حصول اطمینان از پشتیبانی ایالات متحده آمریکا و انگلیس، کسسه سرانجام سیاست مشترکی را آغاز کرده بودند و پس از بررسی اوضاع با کرمیت روزولت نماینده سازمان مرکزی اطلاعات ایالات متحده، برآن شدم که برای یافتن راه حلی وارد عمل شوم: در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲